

مجله‌ی علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز
سال ششم، شماره‌ی دوم، پاییز و زمستان ۹۴ (پیاپی ۱۲)

تحلیل قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» از منظر اسطوره‌ی دیوسکوریک (دوقلوهای مقدس)

علی حیدری*

دانشگاه لرستان

چکیده

«ایزدگران» یا دوقلوهای مقدس و آسمانی، یکی از بن‌مایه‌های اساطیری است که در آیین و اساطیر ملل گوناگون به شکل‌های متفاوت بازتاب یافته است. این دوقلوها و ویژگی‌های خاص آن‌ها در آثار طراز اول ادبیات فارسی منعکس نشده؛ اما در قصه‌های ایرانی که از دیرباز سینه‌به‌سینه نقل شده، آشکارا حضور دارند. از آنجاکه، بیشتر قصه‌ها نمادین و بسیار تأویل‌پذیرند، در مقاله‌ی حاضر از این منظر به تحلیل قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» پرداخته شده است. این قصه، در مناطق گوناگون ایران به شکل‌های متفاوت روایت گردیده است. در قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه»، مهم‌ترین ویژگی‌های دوقلویی، مانند ارتباط با اسب و گاو، گذر از زندگی کشاورزی و دامداری و رسیدن به زندگی شهری و شکل‌گیری تمدن، فداشدن یکی برای بقای دیگری، دفن یکی از دوقلوها به‌مناسبت بناکردن ساختمان، دیده می‌شود. در این قصه، برادر دیوانه، در ظاهر، رفتاری متضاد با برادر عاقل دارد؛ اما همین رفتار متضاد است که زمینه‌ی پیشرفت برادر عاقل را فراهم می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: اسب، ایزدگران، تمدن، دیوسکوریک، همزاد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی aheidary1348@yahoo.com

۱. مقدمه

واژه‌ی «ایزدکران»، ترجمه‌ی واژه‌ی «دیوسکوریک» است. دیوسکوریک واژه‌ی یونانی است که از دو کلمه‌ی «دیوس = زئوس» و «کوری» تشکیل شده است. بخش اول این واژه، با «دیو» و «تئو» به معنی خدا و بخش دوم آن با «گر» که در زبان‌های کردی و لری به معنی پسر است، هم‌ریشه است.^(۱) اصل واژه‌ی Dioscurism «از نام یونانی Diosour oi، به معنی فرزندان زئوس^۱ یا فرزندان آسمانی، گرفته شده و به دوقلوهای ملکوتی گفته می‌شود که در اساطیر و آیین یونانی به کاستور^۲ و پلیدیوکس^۳ معروف‌اند» (دیویدسن، ۱۳۸۷: ۱۷۵). «مهم‌ترین خصوصیات این زوج شاید چنین باشد: ۱. تمایل به نجات یا درمان انسان‌ها؛ ۲. ارتباط با مضامین نمادین که در آن‌ها اسب وجود دارد؛ ۳. ارتباط با نوعی از حیوان آبی مؤنث» (همان: ۱۷۸). واژه‌ی «اسب» در نام هنگست^۴ و هورسا^۵ که نمونه‌ای بارز از این زوج‌ها هستند، به روشنی نهفته است؛ زیرا هنگست، به معنی اسب پرشور و جنگی، و هورسا، به معنی اسب بارکش است (نک: همان: ۱۷۹). ویژگی دیگر این دوقلوها، جنبه‌ی قداست آن‌هاست. رنک^۶ معتقد است: «پیشینیان ما برخی از نوزادان دوقلو را همراه با مادرانشان قربانی می‌کردند و در همان زمان مقدس می‌شمردند. حتی مبلغ کاتولیک، جی. اچ. سسو^۷، باورهای مشابه و خوش‌بینانه‌تری را در قبایل غرب آفریقا (لیبریا)، موبه‌مو، گزارش کرده که مطابق با آن، دوقلوها از موهبت در اختیار داشتن هدایای الوهی برخوردار هستند» (رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۰). علاوه بر دوقلوها، اسب نیز از این قداست بهره برده است. واژه‌ی اسب نه فقط در نام بسیاری از شاهان اساطیری و حماسی ایران، مانند گشتاسب و لهراسب و بیوراسب (ضحاک) وجود دارد، بلکه در اکثر فرهنگ‌های دیگر نیز کم نیستند اسم‌هایی که با اسب در پیوندند. هیپولیت^۸، به معنی «اسب‌گم‌کرده» یا «گم‌کننده‌ی اسب» است. او بیست اسب،

^۱ Zeus

^۲ Castor

^۳ Polydeukes

^۴ Davidson

^۵ Hengest

^۶ Horsa

^۷ Rank

^۸ J. H. Cessou

^۹ Hippolytus

در اپیدوروس^۱، به آیسکولاپیوس^۲ وقف کرد، با اسب کشته شد و اسب برای پدربزرگش، پوزئیدون^۳، مقدس بود (نک: فریزر^۴، ۱۳۸۶: ۷۹). به روشنی، معلوم نیست که قداست اسب از این زوج‌ها به فرهنگ‌ها سرایت کرده، یا برعکس، ارزش و اهمیت اسب در فرهنگ‌ها و نقش برجسته‌ی آن در پیدایش تمدن، به این حیوان وجهه‌ای بسیار مقدس بخشیده و به دنبال آن، تقدس شامل این زوج‌ها هم شده است؟

یکی از ویژگی‌های دیگر این زوج‌ها، تضاد در رفتار و کردارشان است. «اگر یکی تمایل به ستیزه‌جویی و جنب‌وجوش دارد، دیگری منفعل و کم‌تحرک است» (دیویدسن، ۱۳۸۷: ۱۷۵). یعقوب و عیسو در تورات، نمونه‌ای بارز از این دوقلوها هستند. عیسو شکارگری پرشور و یعقوب چوپانی آرام است. آگاممنون^۵ و منلائوس^۶ که برادرند، ولی دوقلو نیستند و ناکولا^۷ و شاهادوا^۸ در حماسه‌ی مه‌بهاراتای هند نیز تابع چنین ارتباطی هستند (نک: همان: ۱۷۶). پاتروکل^۹ و آشیل^{۱۰} نیز دوقلو و حتی برادر برادر نیستند؛ اما رابطه‌ای «ایزدکرانی» با هم دارند. پاتروکل به‌جای آشیل می‌میرد. پاتروکل شخصیت منفعل و آشیل شخصیت فعال است (نک: همان: ۱۷۷). همچنین، شاید بتوان به هابیل و قابیل، به‌عنوان قدیمی‌ترین زوج‌ها، اشاره کرد که برادر پرشور، قابیل، برادر آرام، هابیل، را به قتل می‌رساند.

در ابتدا، این رابطه و ویژگی، فقط بین دوقلوهای همسان بود، اما، به‌مرور زمان، این ارتباط به برادران غیر دوقلو، پدر و پسر و حتی دو دوست نیز تعمیم یافته است؛ چنان‌که دیویدسن می‌گوید: «دوقلوبودن تنها وسیله‌ی بیان رابطه‌ی یک زوج «دیسکوریک» نیست، اگرچه پیوستگی جسارت و انفعال، در این نوع رابطه، به‌وضوح با قدرت بیان می‌شود» (همان: ۱۸۸).

¹ Epidaurus

² Aesculapius

³ Poseidon

⁴ Frazar

⁵ Agamemnon

⁶ Menelaus

⁷ Nakoula

⁸ Shahadeva

⁹ Patrocle

¹⁰ Achilles

اگر توسع معنایی «ایزدکرانی» را بپذیریم، نمونه‌های بی‌شمار را در فرهنگ‌های گوناگون می‌توان یافت. بهمن و اسفندیار، رستم و شغاد و... در شاهنامه‌ی فردوسی، نمونه‌هایی هستند که بیشترین خصوصیات «ایزدکرانی» را دارند. وارد^۱، براساس استدلال ویکندر^۲، لهراسب و گشتاسب را یک زوج پهلوان دوقلو می‌خواند. به‌طور تصادفی، در هر دو واژه، اسب و بسیاری دیگر از خصوصیات «ایزدکران» وجود دارد؛ اما این دو، در شاهنامه، پدر و پسرند نه برادران دوقلو (نک: همان: ۱۸۳ و ۱۸۸).

به نظر می‌رسد نوع قدیمی‌تر «دوقلویی»، وجود دو فرد در پیکری واحد است. پیشینه‌ی دوگانگی شخص واحد، به شیوه‌های گوناگون، در اساطیر و باورهای عامیانه بازتاب یافته است. صنعتی، مفاهیمی همچون: همزاد، جفت، جفت جنین^(۲)، سایه، نر و ماده‌ی مهرگیا، آئینه و تصویر، صورت و صورتک، ماسک و نقاب و جن را با دوقلویی مترادف دانسته است (نک: صنعتی، ۱۳۸۰: ۲۲۸-۳۱۲). در بعضی از کتاب‌های معاصر، از همزاد به جسم لطیف یا روحانی تعبیر شده است که در صورت تسخیر، توسط همتای خود (جسم مادی)، می‌تواند کارهای فراوان انجام دهد (نک: رضائیان عطار، ۱۳۷۷: ۲۶ تا ۲۸).

حتی این دوگانگی نه به‌صورت هم‌جنس، بلکه به‌صورت دو غیرهم‌جنس در پیکری واحد، که مورد تأیید و تأکید مکاتب جدید روان‌شناختی است، ریشه در زمان‌های بسیار قدیم دارد. یونگ می‌گوید: «در قرون وسطی، بسیار پیش از آنکه دانشمندان بدن‌شناس (فیزیولوژیست‌ها)، ثابت کنند که ساختار غده‌ای همگی ما دارای عناصر مشترک ماده و نر می‌باشد، عقیده بر این بود که در درون هر مرد یک زن وجود دارد. من نام این عنصر زنانه در مرد را عنصر مادینه (آئیمایا) گذاشتم» (یونگ، ۱۳۷۷: ۳۳). لازم به ذکر است که باوجود شباهت‌های فراوان بین «جفت»، «تصویر»، «سایه»، «جن» و... با «دوقلویی»، همچنان، نوع بارز و اعلای رابطه‌ی «ایزدکران» همان ارتباط دوقلویی است؛ اما اگر این نمونه‌ها با دقت بررسی شوند، متوجه خواهیم شد که جریان‌های گوناگون این دوگانگی تا چه حد به هم شبیه‌اند و احیاناً از منشأی واحد سرچشمه گرفته و با گذشت زمان به‌شکل‌های متفاوت پدیدار شده‌اند.

¹ Ward

² Wikander

۲. پیشینه‌ی پژوهش

موضوع «ایزدگران» یکی از آیین‌های قدیمی و مشهور است که به شیوه‌های گوناگون در اساطیر و قصه‌ها بازتاب یافته است. در دوره‌ی معاصر، در تعدادی از مقالات و کتاب‌ها، به نقد این موضوع پرداخته شده است. اتو رنک، در مقاله‌ای با عنوان «همزاد به مثابه خود نامیرا»، این موضوع را از جنبه‌های گوناگون نقد و بررسی کرده است (رنک: ۱۳۸۴: ۱۹۷-۲۳۳). الگا دیویدسن، در فصل هشتم کتاب *شاعر و پهلوان در شاهنامه*، به این مطلب پرداخته است (رنک: دیویدسن، ۱۳۸۷: ۱۷۵-۱۸۸). محمد صنعتی، در فصل‌های شانزده و هفده و هجده کتاب *صادق هدایت و هراس از مرگ*، از دیدگاه روان‌پزشکی، در این باره، به صورت گسترده، بحث کرده است (رنک: صنعتی، ۱۳۸۰: ۲۴۳-۲۶۲). مسعود رضائیان عطار، در کتابی با عنوان *رجوع به همزاد*، از همزاد، به عنوان یک حقیقت، یاد کرده است. او معتقد است همزاد پیوسته همراه آدمی است و تحت شرایطی می‌تواند تسخیر شود و برای صاحبش کارهای خارق‌العاده انجام دهد (رنک: رضائیان عطار، ۱۳۷۷: ۲۶-۶۹). پرویز اذکایی نیز، در مقاله‌ی «افسانه‌ی دو همزاد»، منشأ دوقلویی را به آیین زروانی منتسب می‌کند (رنک: اذکایی، ۱۳۶۶: ۲۶۴).

۳. نظریه‌ی دوگانه دربار‌ی دوقلویی و همزاد

ظاهراً از همان ابتدا، دو تفکر متضاد دربار‌ی «ایزدگران» شکل گرفته است. از سویی، حیات نوزاد را وابسته به مرگ و دفن جفت و یکی از دوقلوها دانسته‌اند؛ برای نمونه، رنک معتقد است: «در مفهوم مدرن ما از همزاد، کشتن «دگر/من» همواره منجر به مرگ خود قهرمان، یعنی خودکشی، می‌شود. در مراحل ابتدایی، قربانی کردن یکی از دوقلوها، شرط بقای دیگری بود؛ از این رو، در اسطوره‌شناسی دوقلو، بن‌مایه‌ی معمول برادرکشی، تبدیل به اشاره‌ای نمادین به بخش نامیرای خود می‌شود که از طریق آن، خود را از «من میرا» رها می‌نماید» (رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۴). «در بوف کور، این رقابت برادرانه بر سر عشق لکاته و آرزوی مرگ برای رقیب را در صحنه‌ی آزمایش مارناگ می‌بینیم» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۲۳۸-۳۳۹) که از بین عمو و پدر که بسیار به هم شبیه هستند، باید یکی به وسیله‌ی مار از بین برود و دیگری شوهر بوگام داسی شود. «در شکل‌گیری انگاشت فرهنگی از قهرمان، مرگ یکی از دوقلوهای نیمه‌میرا برای تضمین نامیرایی دیگری

ناگزیر بوده است» (رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۷). برونو بتلهایم^۱ موضوع داستان‌های «دو برادر» را به گفت‌وگوی درونی میان «نهاد من و فرامن» مرتبط می‌سازد (نک: بتلهایم، ۱۳۸۷: ۱۵۲). پرداختن بیش از حد به همزاد، در عالم واقع، نویسندگان بزرگی را به کام مرگ کشانده است که می‌تواند بازتابی واقعی از این ناسازگاری دو همزاد باشد. موپاسان^۲، ادگار آلن پو^۳ و داستایوفسکی^۴ از جمله‌ی این افراد نامدار هستند (نک: رنک، ۱۳۸۴: ۲۱۳). صادق هدایت نیز که آگاهانه، به‌ویژه در بوف کور، به این موضوع پرداخته و خود نیز به این حقیقت اعتراف کرده است (نک: فرزانه، ۱۳۷۲: ۲۵۸)، می‌تواند قربانی همین اندیشه باشد. «مارک تواین»^۵ عمق نهفته‌ی این موضوع را بازآفرینی کرد. ... او در حالی مسحور این موضوع شگفت‌انگیز و مرموز بود که ریشه‌ای عمیق در شخصیتش داشت و حتی تعیین‌کننده‌ی نام مستعارش بود^۶ (رنک، ۱۳۸۴: ۲۱۸). این موضوع در شاهکار جهانی او، شاهزاده و گدا نیز کاملاً هویداست.

از سوی دیگر، در بعضی نمونه‌ها، این دوقلوها مکمل یکدیگرند و با هم رابطه‌ای مسالمت‌آمیز دارند. «در داستان مصری «برادرها»، ابتدایی‌ترین سند ادبی از این بن‌مایه که به دوهزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد، دو برادر با نام آناپ^۶ و باتو^۷ که مشخص نشده دوقلو هستند یا نه، با پیوندی جادویی که آنان را در مرگ و زندگی جدانشدنی کرد، یکپارچه شدند. آنچه که یکی تجربه می‌کرد، دیگری هم‌زمان احساس می‌کرد» (همان: ۲۲۴). نارسیس^۸ هم پس از شیفته‌شدن به عکس خود، طبق روایتی، دست به خودکشی زد (نک: همان: ۲۳۰). صنعتی نیز به رابطه‌ی دوستانه‌ی دوقلوها اشاره کرده است: «گاهی نیز به جای آرزوی کشتن و نابودکردن رقیب، برادری از برادر خود حمایت می‌کند (مثلاً در «ویلیام ویلسون»^۹ ادگار آلن پو) یا حتی برای خشنودی

^۱ Bruno Bettelheim

^۲ Maupassant

^۳ Edgar Allan Poe

^۴ Dostoyevsky

^۵ Mark Twain

^۶ Anup

^۷ Bato

^۸ Nurses

^۹ William Wilson

همزادش ایثار می‌کند؛ مانند آنچه در «داستان دو شهر» چارلز دیکنز^۱ رخ می‌دهد که دو برادر بر دختری عاشق‌اند و یکی به‌خاطر دیگری از حق خود می‌گذرد و اعدام می‌شود» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۳۳۸)؛ بنابراین، در ظاهر این دو قلوها، تضاد دیده می‌شود؛ اما در باطن، مکمل یکدیگرند و مانند تیغه‌های یک قیچی، عمل می‌کنند.

۴. «قصه‌ی برادر عاقل و برادر دیوانه»

دو برادر بودند، یکی عاقل و دیگری دیوانه. پدر و مادرشان مُردند و فقط گاو و خری را برای آن‌ها به ارث گذاشتند. برادر عاقل گفت: «من و تو با هم نمی‌توانیم زندگی کنیم. بیا تا ارث را تقسیم کنیم...»؛ سهم برادر عاقل خر شد و برادر دیوانه هم گاو را برد و در تاریکی شب نزدیکی قبرستانی، آن را به میخی بست. گرگ‌ها گاو را تکه‌تکه کردند... پس از مدتی، برادر عاقل، چوپان مردی گله‌دار شد. برادر دیوانه نزد برادر عاقل آمد و گفت: «من هم با تو می‌آیم و چوپانی می‌کنم...». برادر عاقل، به‌ناچار، پذیرفت که او هم چوپانی کند... روز بعد، برادر عاقل گفت: «امروز تو از گله مواظبت کن تا خودم برای آوردن غذا به خانه‌ی صاحب گله بروم.» برادر دیوانه، چندین بار، گوسفندهایی را که قصد دوررفتن داشتند، برگرداند؛ اما بالاخره خسته و عصبانی شد؛ به‌ناچار، کعب همه‌ی گوسفندان را درآورد و همه در جای خود، بر زمین افتادند... برادر عاقل خاک بر سر ریخت و بی‌تابی کرد... دیروقت و دیرتر از همیشه، گله را به خانه بردند؛ زیرا مجبور بودند گوسفندها را بغل کنند. برادر دیوانه، هر بار، دو گوسفند و برادر عاقل، یک گوسفند را حمل می‌کردند. هنگام غذاخوردن، صاحب گله قرصی نان به دیوانه و دو قرص نان به عاقل داد. دیوانه اعتراض کرد و گفت: «من که گوسفندان را دوتا دوتا جابه‌جا می‌کردم، یک قرص نان و برادرم که آن‌ها را یکی‌یکی جابه‌جا می‌کرد دو قرص؟! این چه عدالتی است؟» صاحب گله گفت: «چه می‌گوی؟» برادر عاقل گفت: «هیچی دیوانه شده است.» یکی از قرص‌های نان خود را به برادر دیوانه داد تا ساکت شود و بیشتر از این، آبروریزی نکند. نیمه‌های شب، برادر عاقل بیدار شد، چند قرص نان برداشت و خواست فرار کند. برادر دیوانه هم بیدار شد. گفت: «چه کار می‌کنی؟» گفت: «می‌خواهم قبل از اینکه صاحب گله بفهمد فرار کنم.»

¹ Charles Dickens

برادر عاقل گفت: «من هم می‌آیم.» ... نزدیک ظهر، به یک دوراهی رسیدند. ... برادر عاقل قرص‌های نان را به برادر دیوانه داد و از هم جدا شدند. برادر عاقل به راه خود ادامه داد تا شب‌هنگام، به آسیاب خرابه‌ای رسید. در پستوی آسیاب، به سوراخی خزید. نیمه‌های شب، روباه، جوجه تیغی، شیر، کفتار، پلنگ و... به آنجا آمدند. روباه گفت: «بوی آدمیزاد می‌آید!» گرگ گفت: «هر روز، ده‌ها آدمیزاد از اینجا عبور می‌کنند. مگر آدمی کم است؟ بوی آن‌هاست که مانده و به مشام تو می‌آید. داستانی، تمثیلی، چیزی بگو تا شب را به سحر آوریم.» روباه گفت: «موشی صحرائی در این آسیاب است و هفت لیره‌ی گران‌قیمت دارد که هر کدام خراج شهری است، وقتی آفتاب طلوع می‌کند، آن‌ها را بیرون می‌آورد... گرگ هم گفت: «در فلان‌جا، گله‌ای است که سگی قوی از آن مواظبت می‌کند که من هیچ‌گاه نتوانستم بر آن سگ غلبه کنم. ... هر کس آن سگ را بکشد و کف داخل شکمش را در نی بریزد و آن را بر صورت دختر پادشاه فلان منطقه که دیوانه شده، بریزد، دختر سالم می‌شود و پادشاه نیز دختر را به عقد او درمی‌آورد.» برادر عاقل شنید و خوش‌حال شد. شیر هم گفت: «در چشمه‌ای که نزدیک خانه‌ی همان پادشاه است، سنگی سفید وجود دارد، زیر آن سنگ، هفت خمره از جواهرات گران‌بها مدفون شده است.» حیوانات خوابیدند و فردا صبح قبل از طلوع آفتاب، آنجا را ترک کردند. برادر عاقل، ابتدا، سراغ موش صحرائی رفت. ... با یک لیره و با اصرار، سگ را از چوپان خرید. .. دختر را درمان و با او ازدواج کرد. گنج را نیز تصاحب کرد و قصری مجلل ساخت. ... زندگی او، به سلامتی و خوشی، می‌گذشت تا اینکه، یک روز، برادر دیوانه با لباس ابدالی به در کاخ آمد. ... برادر دیوانه، برادر عاقل را شناخت. ... برادر عاقل چاره‌ای ندید؛ گفت: «بیا با من در این کاخ زندگی کن.» قبول نکرد. گفت: «می‌خواهم به همان شیوه که تو پولدار شده‌ای پولدار شوم و کاخی مانند کاخ تو و حتی بهتر از آن بسازم.» برادر عاقل ماجرا را برای او تعریف کرد. ... برادر دیوانه، طبق گفته‌ی برادر عاقل، با احتیاط کامل، در همان سوراخ آسیاب خزید. شب‌هنگام، دوباره همه‌ی حیوانات جمع شدند. روباه گفت: «دوباره بوی آدمیزاد می‌آید. آن بار که گفتم، منکر شدید؛ اما از آن موقع به بعد، نه از موش صحرائی خبری هست، نه از لیره‌هایش.» گرگ هم گفت: «از آن سگی که یاد کردم، دیگر خبری نیست. دختر پادشاه هم درمان شده است.» شیر گفت: «برای من هم جالب بود که آن هفت خزینه‌ی شاهی از زیر آن

سنگ کنار چشمه درآمده و کاخی بی نظیر با آن ساخته شده است. بگردید حتماً آدمیزادی اینجاست.» گشتند و برادر دیوانه را پیدا کردند. برادر دیوانه فرار کرد؛ اما پلنگ او را گرفت و تکه‌تکه کرد و... روز بعد، برادر عاقل آمد تکه‌های لباس و بعضی از استخوان‌های برادر دیوانه را یافت و باناراحتی، دفن کرد^(۴).

۵. تحلیل قصه

دیویدسن وجود «ایزدکران» را، نه در معنی دقیق آن، در داستان‌های ایرانی تقریباً تأیید می‌کند: «این کشف که دیوسکوریس را می‌توان در اساطیر ایرانی یافت، حتی اگر دقیقاً مشابه کاستور و پلی دیوکس نباشد، و اینکه می‌توان وجود آن را در رابطه‌ی پدر و فرزند و شاه و جانشین نشان داد، هر دو اهمیت این رابطه را تأیید می‌کند؛ رابطه‌ای نیرومند که در ادبیات ایرانی یافت می‌شود و دلالت بر آن دارد که ماهیت دیوسکوریس است که نکته‌ی مهم این داستان‌هاست، نه دوقلوبودن» (دیویدسن، ۱۳۸۷: ۱۸۸)؛ البته این پژوهشگر، تأیید وجود دوقلوبویی، در معنی حقیقی آن را در داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی، به مطالعات بیشتر موکول می‌کند. او به‌درستی می‌گوید: «شاهنامه دوقلوبودن را حذف کرده است؛ زیرا در سرتاسر این حماسه، دوقلوبویی وجود ندارد. آیا این امر در مورد تمام سنن داستان‌سرایی ایران صحت دارد؟ پاسخ این سؤال در گرو مطالعات بیشتر است» (همان).

در این بخش از مقاله، از منظر «ایزدکران» به تحلیل قصه‌ای رایج، در مناطق گوناگون ایران، خواهیم پرداخت تا نشان داده شود که این مبحث، به عنوان ماده‌ی خام مشترکی در ناخودآگاه ملل گوناگون وجود داشته است؛ همچنین، علاوه بر اثبات وجود این رابطه در فرهنگ و ادبیات ایران، متوجه می‌شویم که در این باره، نه تنها فرهنگ و ادبیات ایران همگام با سایر ملل پیش رفته است، بلکه در بعضی بخش‌ها پیشگام هم بوده است.

قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه»، یکی از مشهورترین و قدیمی‌ترین قصه‌هاست که در سراسر دنیا، به شیوه‌های گوناگون، روایت شده است. این روایت‌ها، برخلاف اختلاف‌های ظاهری و حتی بنیادینی که طبیعی است، اشتراکات فراوان با هم دارند. برونو بتلهایم معتقد است: «موضوع قصه‌ی «دو برادر» از قدیمی‌ترین قصه‌هاست که

روی یک برگ پاپیروس مصری مربوط به سال ۱۲۵۰ قبل از میلاد کشف شده است. این قصه، در طول بیش از سه هزار سال که از پیدایش آن می‌گذرد، شکل‌های مختلفی به خود گرفته است. در پژوهشی ۷۷۰ روایت از آن کشف شده است؛ احتمالاً، روایت‌های بیشتری از آن وجود دارد» (بتلهایم، ۱۳۸۷: ۱۵۱). این قصه، در ایران، در کتاب‌ها، پایگاه‌های اینترنتی و مقالات بسیار مکتوب شده است؛ برای نمونه، در کتاب *افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه‌ی مردم ایران*، با عنوان «سندر و مندر»، در ماهنامه‌ی اینترنتی *دیدار*، با عنوان «دو برادر؛ عاقل و دیوانه» و روایت محمد شمشیربندی و در ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی با نام «مرد و نامرد» این داستان نقل شده است (نک: خدیش، ۱۳۸۷: ۵۰۳). صورتی از این قصه نیز، با اختلاف فراوان و با عنوان «خیر و شر» وجود دارد (نک: همان: ۵۰۵). بسیاری از خویشکاری‌های همین قصه هم، در حکایت «مطیع و مطاع» دیده می‌شود (نک: همان: ۵۰۷). این قصه، در کتاب *افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی* نیز، زیر عنوان «خیر و شر» آمده است (نک: تاکه‌هارا، ۱۳۸۹: ۱۹۷). در طرح تحقیقاتی علی حیدری، ریخت‌شناسی قصه‌های لکی، این قصه با عنوان «برادر عاقل و برادر دیوانه» نقل شده است (نک: حیدری، ۱۳۸۹: ۱۳۴)؛ همچنین، هفته‌نامه‌ی *دیار بلوط و مزرغ*، این قصه را با عنوان «برادر عاقل و برادر دیوانه» و اندک کاستی‌هایی، به‌نقل از کتاب *مثل‌های لرستان*، نوشته‌ی حجت‌الله حیدری، منتشر کرده است (نک: همان: ۷). در روسیه نیز، قصه‌ای مشابه وجود دارد که «برادر دارا و برادر ندار» نامیده می‌شود (نک: رنسام، ۱۳۸۷: ۱۱). در ژاپن هم این قصه «دو برادر» نام دارد (نک: عباسی، ۱۳۷۸: ۱۵۸).

اما پیش از تحلیل قصه، بیان دو نکته ضروری است:

۱. این قصه، مانند قصه‌های دیگر، به‌مرور زمان، دچار تغییرات جزئی و کلی شده است. ولادیمیر پراپ^۱ معتقد است شاید قصه‌ای (قصه‌های کهن) نتوان یافت که تحریف و تغییری در آن ایجاد نشده باشد؛ زیرا ساخت و معانی نمادین بسیاری از آن‌ها از بین رفته یا معانی سمبلیک دیگری یافته‌اند. او دگرگونی قصه‌ها را به انواع متعدد تقسیم‌بندی کرده است: ۱. کاهش؛ ۲. گسترش؛ ۳. آرایش؛ ۴. باژگونگی؛ ۵. تشدید؛ ۶. تخفیف (نک: پراپ، ۱۳۷۱: ۱۵۰-۱۵۴). پراپ بر این باور است که قصه‌های بکر و

^۱ Vladimir Propp

دست‌نخورده را فقط می‌توان در میان روستائیان پیدا کرد (نک: همان: ۱۹۷); آن هم روستائیانی که زیر تأثیر عوامل تمدنی جدید قرار نگرفته‌اند. به نظر می‌رسد زیرساخت بسیاری از قصه‌ها فراموش شده و روساخت و الفاظ آن‌ها نیز دچار دگرگونی‌های جزئی و کلی شده است. فریزر معتقد است: «افسانه‌ها و اسطوره‌ها تغییر می‌یابند؛ درحالی‌که، رسم و آیین همواره می‌ماند؛ مردم آن‌چه را که پدرانشان پیش از آنان انجام می‌دادند، همچنان انجام می‌دهند، هر چند که علت انجام‌دادن آن مراسم از دیرباز فراموش شده باشد» (فریزر، ۱۳۸۲: ۵۳۶). گوم^۱ در اظهارنظری که اثباتش اندکی دشوار است، می‌گوید می‌توان لایه‌های سنت‌های عامیانه‌ی قصه‌ها را که بر اثر کوچ و غلبه و... اتفاق افتاده است، مانند لایه‌های ته‌نشین شده‌ی زمین، تشخیص داد (گوم، ۱۹۰۸: ۴۱؛ به‌نقل از پراپ، ۱۳۷۱: ۱۴).

۲. ناگفته پیداست که قصه‌ها بستری مناسب برای بازتاب باورها، اعتقادات و اسطوره‌های گوناگونند. از آنجاکه قصه‌ها با اساطیر، پیوندی ناگسستنی و احیاناً، دوسویه دارند، به‌راحتی، ردّ پا یا حتی منشأ بسیاری از اساطیر و جریان‌های مشابه دیگر را در آن‌ها می‌توان یافت. قصه، مانند کشکول درویشان، مجمع جریان‌ها و موضوعات متفاوت و حتی متضادی است که قابلیت تأویل‌پذیری کم‌نظیر دارند؛ به‌همین دلیل، در دنیای معاصر، بسیاری از قصه‌ها از دیدگاه‌های گوناگون، تأویل و تحلیل شده‌اند. شاید، از این‌روست که رنک می‌گوید: «محبوب‌ترین داستان‌های همزاد، بر پایه‌ی باورهای عامیانه شکل می‌گیرد» (رنک، ۱۳۸۴: ۲۱۱).

بسیار طبیعی است که قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» را نیز، از منظرهای گوناگون، می‌توان تجزیه و تحلیل کرد؛ اما، در این مجال، فقط از دیدگاه «ایزدکران» به آن پرداخته می‌شود. بی‌شک، فلسفه‌ی وجودی این قصه صرفاً مبحث «ایزدکران» و تقابل و تکامل دوقلوها نیست؛ بلکه خویشکاری‌های اساسی دیگری نیز در این قصه وجود دارد که ممکن است به مباحثی اساسی‌تر پیوند بخورد. با توجه به آنچه گذشت، چند مبحث اساسی را در قصه‌ی یادشده بررسی می‌کنیم:

^۱ Gom

۵-۱. حضور و اهمیت اسب و گاو

یکی از ویژگی‌های زوج‌های دوقلو، ارتباط آن‌ها با اسب و گاو است. در این قصه نیز این حیوانات وجود دارند؛ هر چند، در ظاهر، نقشی کمرنگ ایفا می‌کنند و حضوری اندک دارند. با توجه به دگردیسی قصه‌ها جایگزین شدن خبر به جای اسب، در این حکایت بسیار طبیعی است (نک: پراپ، ۱۳۶۸: ۵۰).

در بیشتر قصه‌هایی که دوقلوه‌ها قهرمانان اصلی آن‌ها هستند، حیوانات، از جمله: اسب و گاو، برای تغییر وضعیت موجود به موقعیت مطلوب، نقش اساسی دارند. «تاریخ تمدن نشان می‌دهد که کیش دوقلوه‌ها با اهلی شدن برخی حیوانات، مانند اسب و گاو نر و استفاده‌ی آن‌ها در خدمت بشر ارتباط داشته است که نمونه‌ی آن‌ها آسوین‌ها، به معنی دوقلوه‌های سوارکار یا دوقلوه‌های آسمانی، هستند که نقشی مهم در دین باستان هندو داشتند» (نک: رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۱). اسب در تاریخ تمدن بشر نقشی کلیدی داشته است. زرتشت اصطلاح «مرکب و عتیق» (sasū - Vira) را که معنای دوگانه‌ی گله و مردان را در خود دارد، در خطاب به تمام افراد جامعه‌اش به کار می‌گرفت و ترکیب مردان و چارپایان را که واحد زیستن را تشکیل می‌دادند، در نظر داشت (نک: بویس، ۱۳۹۰: ۶۵)؛ همچنین، «در گاهان، افزون‌بر اشاره‌های بسیار به گاو نر، یادکردهایی از اسب و شتر نیز، به صورت حقیقی و مجازی، دیده می‌شود» (همان). به‌ارابه‌بستن اسبان، تحولات عظیمی در زندگی مردمان اولیه ایجاد کرد؛ تاجایی که شکارکردن و جنگیدن را برای آنان امکان‌پذیر ساخت. مری بویس، زندگی چادرنشینی را دستاورد رام‌کردن اسب می‌داند و معتقد است که این تحول برای اولین بار شاید در ایرانیان ساکن استپ‌های خاور رود اورال شکل گرفته باشد (نک: همان: ۸۶). اسب مهم‌ترین عامل تحول زندگی بشر به شمار می‌رود. نیاکان ما تا اسب را رام نکردند با مظاهر زندگی جدید و شهرنشینی آشنا نشدند. «داریوش، اهوره‌مزده را ستایش می‌کرد که به وی اسبان نیک و ارابه‌های نیک ارمغان کرده بود» (همان). فریزر از قربانی شدن اسب و پاشیدن خون آن بر مزارع برای باروری و همچنین ساختن معجونی از خون اسب و توزیع آن در بین شبانان، برای مصونیت گله، صحبت کرده است (نک: فریزر، ۱۳۸۲: ۵۳۷). این آیین می‌تواند فداکردن مظاهر شهرنشینی برای رونق کشاورزی و دامداری قلمداد شود.

¹ Acvins

رنک معتقد است دوقلوها می‌توانند ارواح مردگان را ببینند (نک: رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۰). در باورهای عامیانه‌ی بسیاری از مناطق ایران، هنوز اعتقاداتی وجود دارد که بنا بر آن، گاو جفت (دو گاو نری که با آن‌ها شخم می‌زنند) و اسب و اطفال دوقلو، می‌توانند ارواح و حتی فرشته‌ی قبض ارواح (عزراییل) را ببینند. این مطلب نیز ارتباط اسب و گاو را با دوقلوها نشان می‌دهد. افزون‌بر این، رنک نیز ارتباط دوقلوها را با اهلی شدن برخی حیوانات، مانند اسب و گاو نر و استفاده‌ی از آن‌ها برای خدمت به بشر، قطعی می‌داند (نک: همان: ۲۲۱). در قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» و بسیاری از قصه‌های دیگر، اسب، مهم‌ترین عامل تغییر زندگی است؛ معمولاً، به کمک و همراهی اسب است که قهرمان می‌تواند بر مشکلات پیروز شود و این حیوان مهم‌ترین یاور او برای گذار از مراحل سخت و پیچیده است. قهرمان به کمک اسب می‌تواند با دختر پادشاه ازدواج کند و در کنار او به‌خوبی زندگی کند (نک: محسنی و ولی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۶۷).

برخلاف اسب، گاو از مصادیق زندگی روستایی و جوامع اولیه است. گاو از ریشه‌ی «کاو» به معنی شکافتن است که با «بقر» (شکافتن) عربی، هم‌معنی است. شکافتن زمین و پاشیدن بذر، هم بیانگر عصر کشاورزی است و هم در آیین‌ها و سنت‌های دیرین، اشاره به وصلت و تجدید حیات دارد. پراپ معتقد است که در اساطیر یونان وظیفه‌ی شکافتن زمین بر عهده‌ی خوک‌ها بود که با «دمتر»^۱ الهه‌ی کشاورزی و زندگی زناشویی و تجدید حیات، ارتباطی تنگاتنگ دارد (نک: پراپ، ۱۳۷۱: ۲۸۶). فریزر گاو را نماد «روح غله» دانسته است (نک: فریزر، ۱۳۸۲: ۵۳۵) و معتقد است که در زمان خرمن‌کوبی، گاو نری را برای «دیونوسوس»^۲ قربانی می‌کردند. (نک: همان: ۵۲۳). شمیسا با صراحت می‌گوید: «شکی نیست که اهمیت گاو مربوط به عصر کشاورزی است» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۰۸).

«در اساطیر مهری، مهر، نخستین گاو را که خدا آفرید، به دستور او به غاری برد و کشت. از هر اندام گاو گیاهی رست» (همان: ۹۳). در این اسطوره، کشتن گاو تلویحاً به معنی تجدید حیات است. در باورهای نجومی نیز، ریخت دیگری از گاوکشی مهر

^۱ Demeter

^۲ Dionysus

دیده می‌شود. «اعتدال ربیعی که تجدید حیات و نوزایی زمین است» (همان: ۹۸)، به‌صورت نمادین، با غلبه‌ی شیر (خانه‌ی اصلی خورشید= مهر) بر گاو (خانه‌ی شرف ماه) نشان داده شده است. این نقش یکی از نقاشی‌های کلیدی ایران باستان است که در تخت جمشید، بیستون و... بارها، حکاکی شده است. شمیسا داستان موسی و کشتن گاو را در سوره‌ی بقره نیز، نماد تجدید حیات می‌داند (همان: ۹۴).

در قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه»، به‌روشنی دیده می‌شود که چگونه برادر دیوانه، گاو را در قبرستانی می‌بندد تا از بین برود. در این قصه، قبرستان باید نماد نابودی و میرایی باشد. از بین رفتن گاو در قبرستان، آشکارا به‌معنی رهاکردن دوران کشاورزی و ورود به دنیای جدیدی دیگر است. طبیعی است برای رسیدن به مرحله‌ی دیگر، باید از مصادیق و نمادهای اصلی دوران کنونی، آگاهانه چشم‌پوشی کرد. چنان‌که گفتیم، گاو ازسویی نماد زندگی کشاورزی و ازسویی دیگر، کشتن و قربانی کردن آن، نماد نوزایی و تجدید حیات است. در قصه‌ی یادشده، این دو جریان در هم تنیده شده است؛ با از بین رفتن گاوی که نماد زندگی کشاورزی است، زندگی کشاورزی نیز پشت سر گذاشته می‌شود. از جهتی دیگر نیز، کشتن گاو نویدی برای تجدید حیات و ورود به مرحله‌ای دیگر از زندگی است. در قصه‌ی «گاو پیشانی سفید» که ریخت دیگری از این قصه است، برادر عاقل (بزرگ و زیبا) درمقابل زیاده‌خواهی‌های برادر ناتنی و دیوانه و زشتش قرار می‌گیرد. گاو پیشانی سفید، از شاخ‌هایش عسل و کره، مایحتاج زندگی، را در اختیار برادر عاقل می‌گذارد و زمینه‌ی رشد و شکوفایی او را فراهم می‌کند. پس از کشف این ماجرا، با ترفندهای نامادری برادر عاقل، گاو پیشانی سفید قربانی می‌شود (نک: قاسم‌نیا و یاسین‌پور، ۱۳۸۲: ۳-۱۶).

۵-۲. دوقلوها؛ عامل تمدن

برونو بتلهایم معتقد است روایت‌های گوناگون قصه‌ی «دو برادر» همزمان بر میل ما به پیوند با گذشته و انگیزه به‌سوی آینده‌ی نو تأکید می‌کنند و این «داستان‌ها، با رویدادهای خویش، اغلب به ما می‌آموزند که رهایی کامل از گذشته به بدبختی منجر می‌شود؛ اما وابستگی کامل به گذشته نیز، مانع پیشرفت می‌شود» (بتلهایم، ۱۳۸۷: ۱۵۲). رنک نیز دوقلوها را مهم‌ترین عامل تمدن می‌داند: «دوقلوها تقریباً مهم‌ترین نقش را، اما

با سهمی متفاوت، داشتند. داستان «رامولوس^۱ و روموس^۲»، بنیان‌گذاران رم، شهر جاودان و «آمفیون^۳ و زتود^۴»، سازندگان «تب» باستان و افسانه‌های مشابه، به چگونگی شروع و جنگیدن برادران دوقلو، بر سر یک مکان و قتل یکی به دست دیگری، برای پایه‌ریزی شهر، مربوط است. در شکل مخدوش‌شده، این بن‌مایه در «سفر پیدایش» ظاهر می‌شود که قابیل، بعد از کشتن هابیل که در برخی روایت‌ها برادر دوقلویش دانسته می‌شود، از خانه رانده شده و با کمک پسرش، انوخ، اولین شهر را به همان نام بنیان گذاشت» (رنک، ۱۳۸۴: ۲۲۲).

رنک، در جای دیگر، بر این مطلب تأکید می‌کند: «در میان مردمان متمدن، شهر را یکی از دو برادر بالغ بعد از کشتن برادر دوقلویش می‌سازد» (همان: ۲۲۳). «اخیراً، دانشمندی فعال در علوم دین، دلایل مجاب‌کننده‌ای ارائه کرده است که در یکی از کیش‌های اولیه، دوقلوها عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری دین و حتی پیدایش تمدن بشر بوده‌اند.» (همان: ۲۱۸). «کشتن یکی از دوقلوها که مقارن با ساختن یک شهر رخ داد، در واقع، قربانی آشتی‌جویانه‌ای بود که سکونت طولانی مدت در خانه یا شهر یا حتی زندگی ابدی را تضمین می‌کرد. این رسم ستمگرانه که در سده‌های میانه، با دفن کودکانی زنده در ساختمان نوساز انجام می‌شد، محصول جانبی باوری در میان بدویان است که کشتن یکی از دوقلوها را موجه می‌داند؛ چون در غیر این صورت، مرگ هر دو محتوم فرض می‌شد» (همان: ۲۲۴).

اگر از این دیدگاه به قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» نگاه کنیم، سیر تدریجی و شکل‌گیری زندگی شهری و ایجاد تمدن در رفتار دوگانه و طنزآمیز دو برادر عاقل و دیوانه، محسوس و ملموس خواهد بود. رفتارهای مخاطره‌آمیز برادر دیوانه، در سه مرحله، برادر عاقل را دچار دردسر می‌کند؛ اما همزمان، سبب ورود او به دنیایی جدیدتر می‌شود. رفتار طنزآمیز برادر دیوانه که می‌تواند نمادی از توانایی جسمی او باشد، برادر عاقل را که نمادی از عقل است، در مراحل گوناگون، در مقابل کار انجام‌شده‌ای قرار می‌دهد که برای فرار از موقعیت موجود، ناخواسته به وضعیت مطلوب‌تری دست

¹ Romulus

² Ramus

³ Amphion

⁴ Zethod

می‌یابد؛ ابتدا، با پیشنهاد تقسیم ارث او را مجبور به فروش یا بخشیدن خر می‌کند. خود نیز گاو را که نماد زندگی کشاورزی است، از بین می‌برد و ناخواسته زمینه‌ی زندگی دامداری را برای خویش و برادر عاقل فراهم می‌کند؛ زیرا پس از این مرحله است که برادر عاقل به چوپانی روی می‌آورد؛ اما ورود برادر دیوانه به زندگی چوپانی او و قلع و قمع کردن گوسفندان، برادر عاقل را مجبور به ترک چوپانی و شروع زندگی جدیدتری می‌کند. ناگفته پیداست که از بین بردن گوسفندان به وسیله‌ی برادر دیوانه، آشکارا به معنی وداع با زندگی عشایری و دامداری است. همه‌ی این رفتارها سبب می‌شود که برادر عاقل، پس از فراز و نشیب‌هایی، در نهایت، با زندگی شهری آشنا شود و کاخی مجلل که نمونه‌ی بارز تمدن و شهرنشینی است، بنا کند و در نهایت پس از کسب موفقیت نهایی و ساختن قصر، مطابق سنت دیرین رابطه‌ی دوقلویی، زوج خود را خواسته یا ناخواسته بکشد و دفن کند. کشته و دفن شدن برادر دیوانه از دو جهت بااهمیت است: ۱. چنان‌که گفته شد، دفن همزاد یا کشته شدن یکی از دوقلوها، ضامن بقای دیگری است. در این قصه نیز، چنان‌که دیدیم، تثبیت مقام برادر عاقل با وجود برادر دیوانه میسر نیست؛ زیرا، در همه‌ی مراحل، برای او مشکل‌ساز می‌شود. بنابراین، برادر دیوانه که نسخه‌ی کمرنگ برادر عاقل و در حکم همزاد اوست، محکوم به مرگ است و در نهایت نیز، به سرنوشت از پیش تعیین شده، گرفتار می‌شود؛ ۲. چنان‌که اشاره شد، دفن یکی از برادران دوقلو، قبل یا پس از بنای شهر و ساختمان، ریشه در اساطیر و آیین‌های گوناگون دارد. در این قصه نیز، برادر دیوانه، پس از ساختن قصر، به دست برادر عاقل، باید کشته و قربانی دستاورد جدید شود. به نظر می‌رسد با گذشت زمان، این آیین وحشیانه تخفیف یافته و قربانی‌های حیوانی و گیاهی جایگزین قربانی انسانی شده است. فقیهی محدث در این باره می‌نویسد: «در اثر پیدایش ادیان الهی و پیشرفت فرهنگ و تمدن، قربانی حیوانات جایگزین قربانی انسانی شد» (فقیهی محدث، ۱۳۸۹: ۱۵). گویا در ابتدای امر نیز قربانی‌ها انسانی نبوده‌اند؛ قربانیان اولیه، حیوانی یا نباتی بوده‌اند؛ اما بعدها، بر اثر جهل یا عوامل دیگر به انسانی تبدیل شده‌اند (نک: ناس، ۱۳۷۰: ۲۲). در حال حاضر نیز، در بسیاری از مناطق ایران در آغاز بنای ساختمان یا پس از اتمام آن، قربانی کردن بره یا بزغاله‌ای مرسوم است و آن را مبارک می‌دانند. این

¹ Noss

آیین را می‌توان جلوه‌ای دیگر از کشتن یکی از دوقلوها، برای ساخت‌وساز و ورود به زندگی شهرنشینی و تمدن تلقی کرد. «حتی وقتی برای اتمام ساختمان، گوسفندی قربانی می‌کنند، از خون گوسفند بر سر در خانه می‌ریزند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۷۳).

برادر دیوانه مانند همزادی، همزمان، دشمن و دوست برادر عاقل است. او آگاهانه می‌کوشد به برادر عاقل خود کمک کند؛ اما از آنجاکه اعمالش بی‌خردانه است، در ظاهر، به ضرر برادرش می‌انجامد؛ هر چند، نتایج این رنج و سختی‌های موقتی، در نهایت، به سود برادر عاقل است. پیشرفت‌های چشمگیر و تحولات اساسی در زندگی برادر عاقل، مرهون حماقت‌های برادر دیوانه است که در ابتدای امر، برای برادر عاقل خوشایند نیست. این دو مانند بسیاری دیگر از زوج‌های ملکوتی، در ظاهر و رفتار، شباهتی با هم ندارند؛ اما در عمل و نتیجه، مکمل یکدیگرند و برادر عاقل بدون در نظر گرفتن وجود و نقش برادر دیوانه به هیچ موفقیتی نمی‌رسد.

۶. نتیجه‌گیری

در ایران، وجود رابطه‌ی «ایزدکران» در بسیاری از داستان‌ها و اسطوره‌های غیردوقلویی مکتوب شده است و از دوقلویی در آثار مکتوب گذشته خبری نیست؛ اما به نظر می‌رسد باور به چنین رابطه و مفاهیم مترادف آن، مانند «همزاد» و «جفت» و «جفت جنین»، از دیرباز، نزد ایرانیان وجود داشته است. در قصه‌ها که بختی کمتر برای کتابت داشته‌اند، این دوقلویی و ویژگی‌های دیگر آن، آشکارا دیده می‌شود. وجود و نقش اسب و گاو در تاریخ تمدن ایران و نقش تعیین‌کننده‌ی آنان در بسیاری از داستان‌ها، به‌ویژه زمانی که قهرمانان قصه دو برادرند، بیانگر وجود چنین رابطه‌ای است.

رابطه‌ی طنزآمیز دوقلوها، در قصه‌ی «برادر عاقل و برادر دیوانه» که هم‌زمان، مقابل و مکمل یکدیگرند، به‌روشنی، سیر تدریجی تغییر زندگی را از مرحله‌ی کشاورزی و دامداری، به مرحله‌ی شهرنشینی و تمدن نشان می‌دهد. براساس سنت دیرینه‌ی دوقلویی که برای بقای یکی باید دیگری کشته شود، یکی از دوقلوها، پس از انجام مأموریت و ایجاد تمدن که مهم‌ترین وظیفه‌ی شناخته‌شده‌ی برادران دوقلوست، صحنه را به سود دیگری ترک می‌کند. استخوان‌های برادر دیوانه نیز، به پیروی از سنت دیگر، به‌وسیله‌ی برادر عاقل، پس از ساختن قصر، دفن می‌شود.

یادداشت‌ها

- (۱). واژه‌ی زیبا و فارسی «ایزدکران» و ریشه‌شناسی واژه‌ی «دیوسکوریک» را داور گرامی مقاله پیشنهاد داده‌اند؛ از ایشان سپاسگزارم.
- (۲). جفت جنین، نسجی گوشتی و اسفنجی و عروقی قرص مانند است که عضو رابط جنین و رحم مادر است و جنین به وسیله‌ی آن تغذیه می‌کند (نک: معین، ۱۳۷۱: ذیل جفت). یکی دیگر از معانی جفت جنین، «خصم» است. صنعتی درباره‌ی کنایه‌ی «خصمش را آنجا دفن کرده‌اند» - که به معنی همیشه در آنجاست - می‌گوید: «اینکه چرا به جفت، خصم می‌گفتند، برای من روشن نیست.» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۲۸۱) با توجه به این تفکر باستانی که یکی از دوقلوها برای رشد و بقا، باید دیگری را، به مثابه دشمن، از بین ببرد، جفت را به عنوان نمادی از «دیگر/خود» و دشمن نوزاد، از همان ابتدا، چونان مرده‌ای دفن می‌کردند. هنوز هم باور بر این است که اگر این جفت، پس از تولد بچه، از زهدان مادر خارج نشود، در مدتی کوتاه، سبب مرگ بچه و مادر می‌شود. ظاهراً، از نظر پزشکی، وجود چنین نسجی که پس از تولد نوزاد، زائد تلقی می‌شود، در رحم مادر، ایجاد عفونت خواهد کرد و مرگ مادر و احیاناً به تبع مرگ او، مرگ نوزاد را نیز به دنبال خواهد داشت؛ پس، بی‌راه نخواهد بود اگر این زائده‌ی گوشتی را خصم (دشمن مادر و بچه) بنامند. هنوز هم در بسیاری از مناطق ایران، این جفت را در خاک دفن می‌کنند که می‌تواند نمادی از کشتن همزاد باشد. اعتقاد بر این بود که سرنوشت کودک نیز بستگی به چگونگی از بین بردن و دفن جفت دارد؛ برای مثال، برای اینکه نوزاد پسر جنگجو، شناگر یا شکارچی شود، جفت را در میدان نبرد، آب یا شاخه‌ی درختان قرار می‌دادند و جفت نوزاد دختر را کنار اجاق خانه دفن می‌کردند تا در آشپزی سرآمد شود. هنوز هم، بعضی از افراد کهن سال معتقدند که اگر جفت نوزاد را در نزدیکی خانه دفن کنند، آن نوزاد در آینده، به شدت، به وطن و خانواده وابسته خواهد بود و اگر دور از خانه دفن کنند، نوزاد به مسافرت و جلای وطن عادت خواهد کرد.
- (۳). «تواین» به معنی همزاد است.
- (۴). این بخش، برگرفته از طرحی پژوهشی، با عنوان ریخت‌شناسی قصه‌های رایج لکی، است که در سال ۱۳۸۹، به وسیله‌ی نگارنده‌ی مقاله در دانشگاه لرستان، انجام گرفته است.

فهرست منابع

- اذکایی، پرویز. (۱۳۶۶). «افسانه‌ی دو همزاد». *چیستا*، شماره ۴۳، صص ۲۶۴-۲۶۸.
- بتلهایم، برونو. (۱۳۸۷). *کودکان به قصه نیاز دارند*. ترجمه‌ی کمال بهروزنیا، تهران: افکار.
- بویس، مری. (۱۳۹۰). *آیین زرتشت*. ترجمه‌ی ابوالحسن تهامی، تهران: نگاه.
- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- _____ . (۱۳۷۱). *ریشه‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- تاکه‌هارا، شین. (۱۳۸۹). *افسانه‌ها و قصه‌های ایرانی*. ترجمه‌ی سیداحمد و کیلیان، تهران: ثالث.
- حیدری، حجت‌الله. (۱۳۸۹). «برادر عاقل و برادر دیوانه». *دیوار بلوط و مفرغ؛ هفته‌نامه‌ی لرستان*، ششم بهمن، ص ۷.
- خدیش، پگاه. (۱۳۸۷). *ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- دیویدسن، الگا. (۱۳۸۷). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه‌ی فرهاد عطایی، تهران: کتابخانه‌ی ملی.
- رضائیان عطار، مسعود. (۱۳۷۷). *رجوع به همزاد*. تهران: ادبستان.
- رنسام، آرتور. (۱۳۸۷). *قصه‌ها و افسانه‌های مردم روسیه*. ترجمه‌ی فرحناز عامری، تهران: کتاب‌های کیمیا.
- رنک، اتو. (۱۳۸۴). «همزاد به مثابه خود نامیرا». *ارغنون*، ترجمه‌ی مهشید تاج، سال ۶، شماره ۲۶ و ۲۷، صص ۱۹۷-۲۳۴.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). *داستان رستم و اسفندیار*. تهران: میترا.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۰). *صادق هدایت و هراس از مرگ*. تهران: مرکز.
- عباسی، بهجت. (۱۳۷۸). *افسانه‌های مشرق زمین*. تهران: مینا.
- فرزانه، مصطفی. (۱۳۷۲). *آشنایی با صادق هدایت*. تهران: مرکز.
- فریزر، جرج جیمز. (۱۳۸۲). *شاخه‌ی زرین*. ترجمه‌ی کاظم آبرومند، تهران: آگاه.
- فقیهی محدث، فریده. (۱۳۸۹). *قربانی در ادیان الهی*. تبریز: مولی علی.

قاسم‌نیا، شکوفه و سحر یاسین‌پور. (۱۳۸۲). گاو پیشانی سفید. تهران: پیدایش.

محسنی، مرتضی و مریم ولی‌زاده. (۱۳۹۰). «بن‌مایه‌های توت‌میسیم در قصه‌های عامیانه‌ی ایران». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، شماره ۲۳، صص ۱۵۵-۱۸۰.

معین، محمد. (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی معین*. تهران: امیرکبیر.

ناس، جان بویِر. (۱۳۷۰). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه‌ی علی‌اصغر حکمت، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه‌ی محمود سلطانیه، تهران: جام.

